

کاربست مفهوم سلطانیسم در تبیین شکست نظامی ایران در شهریور ۱۳۲۰

جواد حق گو؛* محمد رادمرد؛** حسین مولائی***

چکیده:

اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و گریز نظامیان و انحلال ارتش ایران؛ ویرای همه تبعات نظامی و سیاسی، ضربه به تصویری بود که از ارتش رضاشاهی در اذهان عمومی شکل گرفته بود. ارتش متحدالشکلی که به شکل گسترده‌ای توانسته بود همه گروه‌های ناراضی داخلی و جنبش‌های محلی را سرکوب نماید، اکنون در مواجهه با دشمن خارجی به شکلی عجیب فروپاشید. ادراک چگونگی این شکست از پرسش‌های مهم در تاریخ معاصر ایران است. به نظر می‌رسد این مسئله را باید در ماهیت سلطانی حکومت پهلوی اول جستجو کرد. بر همین اساس سؤال اصلی این پژوهش آن است که چگونه ماهیت سلطانی حکومت زمینه‌های شکست آن در شهریور ۱۳۲۰ را فراهم کرد؟

برای بررسی این موضوع ضمن بهره‌مندی از روش توصیفی - تحلیلی و گردآوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی، مشخص شد که تأثیر ماهیت سلطانی حکومت بر نظام تصمیم‌گیری، کارویژه‌های ارتش و عدم درک درست از نظام بین‌الملل، شرایط را به سمتی سوق داد که عملاً ارتش در شهریور ۱۳۲۰ پیش از هرگونه رویارویی جدی با دشمن، دچار اضمحلال و شکست شد. به عبارتی دیگر ماهیت ارتشی که همچون همه اجزای دیگر دولت، در آن همه امور کلی و جزئی

* نویسنده مسئول: استادیار گروه تاریخ، تمدن و انقلاب اسلامی دانشگاه تهران. jhaghgoo@ut.ac.ir

** استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران. m.radmard@umz.ac.ir

*** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی. Hmolaeia1@gmail.com

| تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۷ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۰۳ | DOI:10.29252/HSOW.5.1.23

«حسب الامر جهان مطاع ملوکانه» انجام می‌گرفت، نتوانست در مقابل دشمن خارجی مقاومت و ایستادگی کند.
کلیدواژگان: ارتش نوین، متفقین، روس، انگلیس، شهریور ۱۳۲۰، سلطانیسم.

مقدمه

در دوره پهلوی اول قوای نظامی پراکنده و قومیت‌محور ایران با شکل‌گیری نهادی به نام ارتش نوین یا قشون متحدالشکل از نو سازمان یافت و از نظر نفرات، تجهیزات و ساختارهای اداری بزرگ‌تر و به‌مراتب گسترده‌تر شد. این نهاد در روند قدرت‌گیری رضاخان، در سرکوب شورش‌ها و مخالفین نظام و پروسه‌ای که دولت پهلوی از آن با عبارت برقراری امنیت سراسری یاد می‌کند نقش داشت و کارنامه قابل قبولی نیز کسب کرد. سرکوب جنبش جنگل و قیام شیخ محمد خیابانی و مقابله با سیمیتقو در غرب کشور و شیخ خزعل در جنوب، مهم‌ترین و شاخص‌ترین مثال‌هایی است که در این رابطه می‌توان مطرح کرد. به‌طوری‌که باید اذعان کرد که ایران در حدفاصل سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ از نظر سیاسی و اقتصادی دوره نسبتاً باثباتی را تجربه کرد.

این ثبات نسبی در سایه قدرت نظامی و ترس ناشی از دولت مقتدر رضاشاهی و ارتش متحدالشکل آن ایجاد شد. اگرچه امنیت حاصله در نهایت امر به عاملی برای حفظ سلطنت و فشار به نخبگان مخالف و پایمال شدن حقوق آن‌ها منتهی شد. با همه این احوال نهایتاً در نیمه جنگ جهانی دوم و در شرایطی که رضاشاه اعلام بی‌طرفی کرده بود؛ به علت تغییر معادلات بین‌المللی، موقعیت جغرافیایی ایران و درگیری شوروی با آلمان، بی‌طرفی ایران دوام نیاورد. متفقین به بهانه حضور کارشناسان آلمانی در ایران، اما در اصل به سبب اتحاد بریتانیا و شوروی علیه آلمان‌ها، با ایجاد یک مسیر مواصلاتی اقدام به انتقال تجهیزات کمکی خود به روسیه کردند (مجد، ۱۳۹۶: ۵۰). برای همین در سوم شهریور ۱۳۲۰ / ۲۵ اوت ۱۹۴۱ نیروهای شوروی از شمال و شرق و نیروهای بریتانیا از جنوب و غرب، از زمین و هوا به ایران حمله و با اشغال شهرهای شمالی و جنوبی بدون مانع به سمت تهران پیشروی کردند.

باور عمومی این بود که ارتش رضاشاه (برقرارکننده دو دهه امنیت سراسری) از توان مقابله با تهاجم خارجی نیز برخوردار است؛ تصویری که حکومت خود در گسترش آن نقشی فعال داشت. به‌ویژه آنکه با آغاز جنگ جهانی در سخنرانی‌های

متعدد از جمله در جلسات سازمان پرورش افکار، مستمر از توان نظامی کشور گفته می‌شد (حجتی، ۱۳۷۷، ۲۵۲). اما واقعیت به گونه‌ای دیگر بود و با حمله متفقین به ایران ارتباط تهران با نیروی‌های مرزی قطع و عمده امرای نظامی ضمن حفظ فاصله مناسب چندین کیلومتری با دشمن، اقدام به فرار کردند و ارتش تقریباً در تمام مناطق، نمایشی جز عقب‌نشینی، اختفاء و انحلال نداشت (یکرنگیان، ۱۳۳۶: ۲۲۷). با گریز امرای نظامی، تجهیزات و ادوات موجود رها شده و به تاراج رفت و بعد از دو روز نیز درحالی‌که عملاً ارتش و مقاومتی وجود نداشت، فرمان ترک مقاومت صادر شد.

در این چارچوب بررسی ماهیت دولت در شکست فاجعه‌بار نظامی ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ موضوع و مسئله اصلی نوشتار حاضر است. بدین ترتیب سؤالی که نوشتار حاضر به دنبال پاسخگویی به آن است را می‌توان این‌گونه مطرح کرد: چگونه ماهیت سلطانی حکومت زمینه‌های شکست آن در شهریور ۱۳۲۰ را فراهم کرد؟

در پاسخ به این پرسش، فرضیه پژوهش حاضر بر این محور استوار است که تأثیر ماهیت سلطانی حکومت بر نظام تصمیم‌گیری، کارویژه‌های ارتش و عدم درک از نظام بین‌الملل شرایط را به سمتی سوق داد که عملاً ارتش در شهریور ۱۳۲۰ پیش از هر رویارویی جدی شکسته خورد. بدین ترتیب مقاله حاضر با بهره‌گیری از سیادت سنتی وبر و به‌طور خاص چارچوب مفهومی سلطانیسم به تحلیل چگونگی شکست ارتش ایران در شهریور ۱۳۲۰ می‌پردازد. پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع معتبر کتابخانه‌ای و اسناد دسته اول انجام شده است.

پیشینه تحقیق

در رابطه با شهریور ۱۳۲۰ و شکست ارتش رضاشاه آثار متعددی منتشر شده است. در یک نگاه کلی به نظر می‌رسد بتوان آثاری که در این زمینه منتشر شده‌اند را به سه دسته تقسیم کرد: اول، آثاری که ذیل اظهارات رضاشاه و تبلیغات محمدرضا ضمن اعتقاد به توان ارتش، غافلگیری را عامل شکست می‌دانند. دوم، منابعی که هم‌زمان با توصیف کمبود تجهیزات ارتش، به اصل عدم امکان مقاومت در مقابل متفقین ذیل شکل‌گیری جنگ نابرابر اعتقاد دارند و سوم، آثاری که عوامل داخلی را دلیل شکست ارتش می‌دانند. در ذیل به ذکر برخی از مهمترین آثار سه دسته فوق‌الذکر خواهیم پرداخت:

- دسته اول (تاکید بر عامل غافلگیری):

- کتاب «راز پایداری» مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی
- کتاب «تاریخ شهدای ایران از سوم شهریور ۱۳۲۰ تا پایان سقوط هواپیمای ارفع» محمدرضا خلیلی عراقی (۱۳۲۳)
- کتاب «تاریخ ۲۵ ساله ارتش شاهنشاهی ایران» ذبیح-الله قدیمی (۱۳۲۶)
- کتاب «سوم شهریور و نقش ایران در جنگ جهانی دوم» مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی (۱۳۵۶)
- کتاب «از سوم تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰»-داود مؤید امینی (۱۳۲۱)
- کتاب «نیم‌قرن تاریخ ارتش شاهنشاهی ایران» اکبر ساوجبلاغی (۱۳۴۸)
- **دسته دوم (تاکید بر عامل کمبود امکانات و ضعف تجهیزات):**
- کتاب «انگیزه؛ خاطراتی از دوران فعالیت حزب توده» غلامحسین بقیعی (۱۳۷۳)
- کتاب «تاریخ ارتش شاهنشاهی ایران» محمد نخجوان (۱۳۵۴)
- کتاب «تاریخ پنجاه ساله نیروی شاهنشاهی» کاظمی محمد، منوچهر البرز و علی وزیری (۲۵۳۵)
- کتاب «خاطرات سرهنگ سید احمد جان فولاد» (۱۳۸۵)
- کتاب «گلگون کفان»- سرتیپ میرحسین یکرنگیان (۱۳۳۶)
- کتاب خاطرات نصرالله انتظام (۱۳۷۳)
- **دسته سوم (تاکید بر عامل داخلی):**
- کتاب «رضاشاه و قشون متحدالشکل» باقر عاقلی (۱۳۸۶)
- کتاب «شهریور ۱۳۲۰: اسرار حمله متفقین به ایران» محمد علی مجد (۱۳۹۶)
- کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» حسین فردوست (۱۳۷۹)
- کتاب «اوضاع دربار، ارتش، دولت و کشور در شهریور ۱۳۲۰» گلشائیان عباسقلی، (۱۳۶۴)
- مقاله «وضعیت و جایگاه اجتماعی نظامیان در دوره پهلوی اول و تأثیر آن بر واقعه شهریور ۱۳۲۰» سیروان خسروزاده (۱۳۹۸)

(۱) چارچوب مفهومی: سلطانیسم

برای درک مفهوم «سلطانیسم» باید به سراغ اندیشه‌های ماکس وبر و به‌طور خاص دیدگاه‌های او درباره انواع اقتدار رفت. وبر در پاسخ به این پرسش که چرا حکومت‌شوندگان اقتدار سیاسی حاکم را می‌پذیرند؟ از سه نوع اقتدار نام می‌برد: اقتدار سنتی، اقتدار کاریزماتیک و اقتدار حقوقی. سلطانیسم ذیل اقتدار سنتی معنا می‌یابد. اقتدار سنتی همچنان که از نام آن نیز پیداست «اعتقاد به قدسیت سنت» است (لسناف، ۱۳۸۰: ۳۳). سلطه سنتی به عبارتی همان پدرسالاری و اراده ارباب مطلق است که قوانین او را مقید نمی‌کنند و تنها سنت است که می‌تواند بر او قیدهایی بزند. رژیم‌های موروثی از حکومت‌های سنتی محسوب می‌شوند. در این شکل از حکومت «روی هم‌رفته قدرت شخصی می‌ماند و مباشران از طریق پیوندها، حمایت‌ها، پیمان‌ها و امتیازات مباشر می‌شوند» (کرایب، ۱۳۸۲: ۲۳۵-۲۳۶). وبر خود اقتدار سنتی را این‌گونه توضیح می‌دهد: «کهن‌ترین مشروعیت اقتداری که در وسیع‌ترین شکل ممکن پایدار مانده است، بر قداست سنت استوار است. ترس از مجازات‌های جادویی، موانع روانی پیدایش تغییر و تحول در شیوه‌های مرسوم رفتار را تقویت می‌کند. به همین نحو، نظام اقتدار بخاطر گروه‌های ذی‌نفع زیادی که با توجه به تداوم آن پدید می‌آیند، معتبر می‌ماند» (وبر، ۱۳۸۵: ۱۰۰). سلطه سنتی را می‌توان از یک منظر به «اقتدار دیروز ابدی» تعبیر کرد؛ یعنی آداب اقتدارآمیزی که شناخت و موقعیت‌یابی عادی آن در طی زمان‌های غیرقابل‌تصور باستانی جنبه قدسی یافته است. ویژگی‌های اساسی این نوع از سلطه را می‌توان این‌گونه برشمرد: ۱- اتکا به قواعدی کهن، صرفاً به دلیل اعتقادی انکارناپذیر به تقدسشان ۲- قانون متعارف، که به‌موجب آن انسان بر آن می‌شود قوانین و رویه‌های پیشین را کشف کند و ۳- حکومت فردی، که پدرسالاری و وراثت‌سالاری از جمله آنند و با وفاداری به شخص رهبر که تجسم‌کننده سنت است بروز می‌یابد (بوشه، ۱۳۸۷: ۵۰۷-۵۰۸). از نظر وبر در سیادت سنتی کسی که اعمال حاکمیت می‌کند، مافوق نیست؛ او سرور شخصی است. در این نوع از نظام اطاعت از قوانین جایگاهی ندارد بلکه از کسی که سرور او را در جایگاهی قرار داده اطاعت می‌شود. مشروعیت فرامین این فرد به دو عامل بازمی‌گردد: سنت‌های رایج و میل و اختیار سرور (وبر، ۱۳۸۴: ۳۶۵). تأکید بیشتر بر یکی از این دو عامل تفاوت دو نوع اقتدار سنتی مفهوم سلطانیسم و پاتریمونیالیسم را روشن می‌سازد. وبر تفاوت میان پاتریمونیالیسم و

سلطانیسم را این‌گونه شرح می‌دهد: «هرجا اقتدار در وهله اول دارای سمت‌گیری سنتی باشد ولی به هنگام اعمال آن مدعی قدرت کامل شخصی گردد، اقتدار پدرمیراثی نامیده می‌شود. هرجا اقتدار پدرمیراثی در وهله اول بر حوزه اراده خودسرانه و آزاد از محدودیت سنتی تأکید داشته باشد آن را نظام سلطانی می‌نامند...» آنچه این شقوق سنتی را از یکدیگر تفکیک می‌کند پاسخ به این مسئله است که آیا سربازان و مأموران حاکم به اراده و بخشش او وابسته‌اند یا اینکه می‌توانند در راستای منافع خود در برابر خودسری او ایستادگی کنند (بندی‌کس، ۱۳۸۲: ۳۶۸).

بر این اساس مفهوم نظام سلطانی و بر یک‌گونه فرعی از اقتدار سنتی بود. وفاداری به فرمانروا در نظام سلطانی الزاماً بر پایه یک ایدئولوژی نیست؛ به‌عبارتی دیگر آنچه باعث وفاداری اطرافیان است آمیزه‌ای از ترس و پاداش‌هایی است که او به همراهانش می‌دهد. از نظر وبر، جایگاه اصلی نظام سلطانی خاور نزدیک بود و احتمالاً از این‌روست که وی برای توصیف آن از اصطلاحی عربی سود جسته است. «فرمانروا قدرتش را بدون مانع اعمال می‌کند، به‌دلخواه خود و مهم‌تر از همه بی‌آنکه قوانین یا هیچ‌گونه تعهدی به یک ایدئولوژی یا نظامی ارزشی مانع او شود». باید توجه داشت سلطانیسم یک نمونه آرمانی است و هیچ نظامی الزاماً به‌طور کامل همه ویژگی‌های این نمونه آرمانی را دارا نیست (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۱۸-۲۲). از نظر شهابی و لینز، تیره شدن مرز میان نظام و دولت، شخص‌گرایی، ریاکاری قانونی، پایگاه اجتماعی محدود، سرمایه‌داری تحریف‌شده، از ویژگی‌های نظام سلطانی است. ایدئولوژی سلطانی اغلب افتخارات باستانی ملت را تعالی می‌بخشد و از یک سنت اختراعی برای متمایز کردن ملت از همسایگانش به لحاظ قومی و حتی نژادی سود می‌جوید (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۳۷). در یک نظام سلطانی حقوقی که مقامات و نظامیان از آن برخوردارند، صرفاً امتیازاتی است که فرمانروا به دلخواه خود به آن‌ها اعطا کرده است؛ حقوقی که فرمانروا می‌تواند آن را افزایش دهد و یا بازستاند. در همین چارچوب آن‌ها مجازند با اتباع کشور همان «رفتار خودسرانه‌ای» را در پیش گیرند که فرمانروا با آن‌ها در پیش گرفته است؛ مشروط به آنکه اولاً سنت‌ها را نقض نکنند و بعلاوه منافع فرمانروا را به خطر نیندازند (بندی‌کس، ۱۳۸۲: ۳۷۳). شخص‌گرایی را شاید بتوان مهم‌ترین ویژگی نظام‌های سلطانی دانست. «ازلحاظ خارجی این شخص‌گرایی دارای دو جنبه است: یکی، کیش شخصیت آشکار پیرامون رهبر و دیگری، گرایش به سوی دودمان‌گرایی. رهبران

نظام‌های سلطانی آرزومند فرهمندی هستند و خود را با آرایه‌های رهبری فرهمندانه احاطه می‌کنند؛ دقیقاً از آن رو که می‌دانند فاقد آن هستند» (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۳۵). در چارچوب نظام سلطانی نیروهای نظامی از اهمیت وافری برخوردارند. سرور و همراهانش برای تشدید اشتراک منافع در مقابل رعیت، به نیروهای نظامی خود متوسل می‌شود (وبر، ۱۳۸۴: ۳۷۰). همین امر سبب می‌شود «هرقدر اتکای سلطان به نیروی نظامی خود برای کنترل پیروانش بیشتر باشد به همان اندازه به حمایت آن نیروی نظامی وابسته‌تر شود تا بتواند خود را بر سریر قدرت نگاه دارد. بدین ترتیب در هنگامه مرگ فرمانروا یا شکست‌های نظامی و یا سایر خصومت‌ها و کشمکش‌ها، سربازان ممکن است بگریزند یا اعتصاب کنند یا سلطه قدیمی را براندازند و دودمان جدیدی روی کار بیاورند» (بندیکس، ۱۳۸۲: ۳۷۱-۳۷۲). پرواضح است تا در چنین نظامی، فرمانروا باید عرصه را بر نیروهای نظامی خود هرچه بیشتر باز کند. بخصوص آنکه ماهیتاً در نظامی سلطانی وزنه زور بیش از سنت است و این زور نیز از طریق قوای نظامی فرمانروا تحقق می‌یابد. برای درک مفهوم سلطانیسم در مقاله حاضر، در ادامه با کاربست این مفهوم در چگونگی تصمیم‌گیری رضاشاهی، درک او از عرصه بین‌المللی و نهایتاً کارویژه‌ای که برای ارتش تعیین کرد، ناتوانی ارتش را مورد تحلیل قرار می‌دهیم.

۲) سیادت سنتی و سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری در ارتش

ایجاد ارتش متحدالشکل ایران با ادغام بریگاد مرکزی، نیروهای قزاق و سپس ژاندارمری و انحلال پلیس جنوب تحقق یافت. این واحدها از سال ۱۳۰۰ تحت نظارت وزارت جنگ و فرماندهی رضاخان قرار گرفتند و با تأسیس دانشکده در همان سال نظارت بر نیروها ممکن شد. در ادامه با جذب امکانات مالی، نظر مساعد قدرت‌های بین‌المللی، افزایش درآمدهای نفتی، افزایش تعداد کادر افسران ایرانی، شکل‌گیری خدمت نظام‌وظیفه اجباری، افزایش خرید تسلیحات و تقسیم‌بندی‌های جدید تشکیلاتی، قدرت مطلق رضاشاه را بر جامعه و به‌طور اخص ارتش تثبیت می‌کند (آبادیان، ۱۳۸۹: ۱۱۵). با همه این احوال نباید تصور کرد که ارتش رضاشاهی بر پایه یک ساختار مدرن شکل گرفته است. آنچه در ارتش رضاشاهی رخ داده به‌خوبی می‌تواند بیانگر آن باشد که میل و اراده دلخواه شاه در تمام شئون ارتش جاری و ساری بوده است. همچنان که در نظام سلطانی حاکم به‌دلخواه خود و مهم‌تر از همه بی‌آنکه

قوانین یا هیچ‌گونه تعهدی او را محدود کرده باشد در همه مسائل ورود و قدرت خود را اعمال می‌کند (شهابی و لینز، ۱۳۸۰، ۲۱). ارتش رضاشاهی نیز مبتنی بر اراده شخص شاه بوده است. موارد متعددی را می‌توان در تصدیق این واقعیت بیان کرد: صحبت از نظامیانی است که مثلاً در سال ۱۳۱۱ جهت برگزاری مانور در لشکر شرق، در تعیین منطقه مانور، زمان مانور، تعداد نیروهای حاضر در مانور، تعداد قاطرهایی که باید کرایه شود؛ هزینه هر قاطر برای مانور و... مجبور هستند به رضاشاه رجوع کنند و از او فرمان بگیرند (آرشیو اسناد وزارت دفاع، بخش مالی، زونکن یک، پرونده ۱۰). در توصیف وضعیت فوق کافی است توجه نمایید که در اکثر اسناد و نامه‌های موجود در آرشیو وزارت دفاع فعلی (وزارت جنگ وقت) عبارت «حسب‌الامر جهان مطاع ملوکانه» تکرار شده است. این بدین معنی است که تصمیم‌گیری در جزئی‌ترین مسائل در انحصار شخص رضاشاه قرار داشت. استبداد حاکم بر ارتش چیزی فراتر از نظم مبتنی بر ارتش بود؛ به‌گونه‌ای که مثلاً از تعیین زمان خاموش کردن بخاری پادگان‌ها در مناطق مختلف تا اجازه رفتن امراء به میهمانی‌ها توسط شخص شاه صادر می‌شد (آرشیو اسناد وزارت دفاع، بخش دیپلماسی و امور بین‌الملل، زونکن یک، پرونده ۱۴).

بدین ترتیب این نهاد صرفاً با اراده رضاشاه سازمان یافته و فاقد ساختار عقلانی و قابل پیش‌بینی بود. باوجوداینکه در ارتش رهبری متمرکز و از بالا به پایین مزیت است اما در دوره موردنظر تحقیق این امر با «اتخاذ همه تصمیمات توسط یک فرد» اشتباه گرفته می‌شود و همین شرایط نیز یکی از دلایل سردرگمی نظامیان در سوم شهریور ۱۳۲۰ است. چون با سلطنت رضاشاه و رای همه ساختارهای موجود؛ کلیه واحدهای نظامی و انتظامی از حوزه نظارت قانونی خود خارج و زیر نظر مستقیم شاه قرار گرفته است. این بدین معنی است که ساختارهای قدرت تحت تأثیر افعال رضاشاه قرار گرفته و روند عقلانی شدن سیستم عقیم مانده بود. به‌طورکلی عقلانی شدن سیستم در نظام سلطانی تا بدانجا ممکن است که با اراده فرمانروا برای استثمار منابع جامعه منافات نداشته باشد (شهابی و لینز، ۱۳۸۰، ۳۲). پایداری و نظم موجود نیز نه برآمده از عقلانیت و ساختار سیستم بلکه ناشی از فعالیت و نظارت مداوم رضاشاه بود. برای همین داستان جاسوسی‌های پیچیده و سرکشی‌های مستمر به پادگان‌ها و حتی استیلا اسب‌ها توسط شاه برای حفاظت از چیدمانی است که تنها با خواست او ایجاد شده و صرفاً با اراده و نظر او کار می‌کرد (عاقلی، ۱۳۸۶: ۶۸۰). در نتیجه روز سوم شهریور

زمانی که رضاشاه به سبب شوک حمله روحی و جسمی به هم‌ریخته و سردرگم و مستأصل می‌شود - و به تعبیر جواد عامری کفیل وزارت خارجه با قیافه‌ای گرفته و سربه‌زیر با عصایش شن‌های محوطه کاخ را زیرورو می‌کند- سیستم ارتش هم در تبعیت از او از هم می‌پاشد و - به‌غیراز چند استثناء- کسی نمی‌تواند تصمیمی بر مقاومت بگیرد (انتظام، ۱۳۷۱: ۴۴-۴۵). این دقیقاً مشکلی است که در انتقاد از سلطانیسم بر آن دست می‌گذارند. اینکه فرمانروا باید این مسئله را مدنظر قرار دهد که دخالت بیش‌ازاندازه و مکرر و بی‌دلیل در حقوق و وظایف مرسوم، احساس تعهد و وظیفه را در بین مقامات و وابستگان حکومتی از میان می‌برد (بندیکس، ۱۳۸۲، ۳۶۲). اتفاقی که در سوم شهریور ۱۳۲۰ خود را نشان داد. گزارش‌های دریافتی از سوم شهریور به‌خوبی مؤید این واقعیت است: در روز سوم شهریور برای نمونه سرلشکر ایرج مطبوعی به‌عنوان فرمانده لشکر سه و سرپرست لشکر ۱۵ اردبیل بلافاصله بعد از حمله با ارسال تلگراف و گزارش وضعیت، کسب تکلیف کرده است؛ اما از مرکز (رضاشاه) به سبب کمبود زمان و...، جواب نمی‌رسد (آرشیو پژوهشکده تاریخ معاصر: م ۶۲۸-۲۰۰۲-۸۶-۰). در نتیجه گریز تنها درایتی است که به خرج می‌دهد. فرمانده لشکر شرق سرلشکر محتشمی نیز اقدام مشابهی دارد و زمانی که تا ظهر سوم شهریور منتظر دستور از تهران می‌ماند، به دلیل درماندگی با چادر زنانه از مشهد فرار می‌کند (ارجمند، ۱۳۸۵: ۲۲۵). این موارد به این دلیل است که امراء در غیاب رضاشاه ناتوان از تصمیم‌گیری هستند. بدین ترتیب بخشی از ناتوانی و سردرگمی نظامیان (علی‌الخصوص امراء) در سوم شهریور ۱۳۲۰ به دلیل فقدان تجربه تصمیم‌گیری مستقل از رضاشاه است. البته یک دلیل دیگر نیز وجود دارد که در نظام سلطانی ممکن است بدنه ارتش تمایلی به مقاومت نداشته باشد: در این نوع از نظام «در مواقع بحران شدید داخلی یا خارجی مردم یا کنار دشمنان دولت قرار می‌گیرند یا حاضر نیستند خود را بخاطر کمک به دولت دچار دردسر کنند» (کاتوزیان در شهابی و لینز، ۱۳۸۰، ۳۷۳). به همین جهت در سوم شهریور به جزء رشادت فردی برخی از نظامیان از جمله بایندر، شاه‌بختی و...، مقاومتی صورت نمی‌گیرد (آرشیو پژوهشکده تاریخ معاصر: ۰-۹۳-۶-۱۳۱-ج). این‌گونه است که ارتش رضاشاهی به راحتی و بدون هیچ مقاومتی فرومی‌پاشد.

نکته قابل‌توجه در شخص‌گرایی حاکم بر ارتش این است که به سبب جایگاه رضاشاه در ساختار قدرت و ساختار ارتش تنها کسی که از سوی متفقین مجازات

می‌شود شخص رضاشاه است؛ زیرا همه آگاهند که ارتشیان دیگر در بهترین حالت «مباشران» رضاشاه‌اند. لذا بسیاری از نظامیان حتی احمد نخبوان که متهم به انحلال لشکر یک و دو و همچنین خیانت شده بودند به کار خود بازگشته و بعدها حتی ترفیع گرفتند.

۳) کارویژه ارتش در نظام سلطانی

ارتش به‌مثابه اصلی‌ترین سازمان نظامی هر کشور، مانند سازمان‌های حکومتی دیگر بر طبق قانون و به‌صورت دائمی تأسیس می‌شود. ارتش قانوناً موظف است از منافع شهروندان دفاع کند و کشور را از خطرات و تهدیدات خارجی حفاظت نماید؛ بنابراین فلسفه وجودی و عملکرد ارتش جنگیدن است و همین وظیفه سازمان نظامی را از دیگر سازمان‌های اجتماعی جدا می‌کند (ازغندی، ۱۳۹۲: ۱۸). اما صبح روزی که ایران به یکباره مورد تهاجم متفقین قرار می‌گیرد؛ نظامیان ارتش پهلوی در شهرهای مرزی، درست به مانند مردم عادی، بهت‌زده و هراسان با استفاده از اندک کامیون‌های نظامی و حتی با ضبط کامیون‌های مردم در حال گریز به سوی تهران هستند (آرشیو پژوهشکده تاریخ معاصر: ۰-۱۲۱-۲۰۰۹-۸۶۲۳۷پ). رفتار نظامیان و امرای به ظاهر سازمان‌یافته و منسجم ارتش کوچک‌ترین نشانی از ادعای بیست‌ساله رضاشاه ندارد. سقوط ارتش و در پی آن حکومت رضاشاه به‌خوبی بیانگر آن است که «ازهم‌پاشیدگی ناگهانی این قبیل سلطه‌های پدرمیراثی نیز مثل روی کار آمدن آن‌ها، نشانه بی‌ثباتی بنیادی سلطه سنتی صرفاً مبتنی بر اعمال زور است» (بندیکس، ۱۳۸۲، ۳۷۲).

واقعیت این است که به‌رغم همه ادعاها برای ارتش رضاشاه کارویژه مقابله با بیگانه موضوعیت ندارد. با وجودی که برداشت متعارف از نقش ارتش یا هدف اولیه از ایجاد ارتش (و حتی هدف انحصاری آن) جنگ با دشمنان خارجی است، اما این موضوع در مورد ارتش رضاشاه صادق نیست و به‌واقع ارتش در این مقطع یک سازمان انتظامی بزرگ است. نه وظیفه‌ای در مقابله با دشمن خارجی دارد و نه توانایی و استعداد چنین کاری را می‌توان در آن مشاهده کرد. لذا بخش اعظمی از رفتار نظامیان در سوم شهریور ۱۳۲۰ به دلیل مواجهه با کارویژه متفاوت بود. این نهاد در روند قدرت‌گیری رضاخان با انجام اقداماتی چون تهدیدهای سیاسی، رژه‌های خیابانی، سرکوب عشایر و سرکوب مخالفین داخلی، برگزاری انتخابات و... نقش دارد؛ دقیقاً همه آن چیزی که برای

قدرت‌گیری و تثبیت قدرت او لازم بود انجام شود و این در قالب نظام سلطانی معنا می‌یابد. به عبارت بهتر نیروهای نظامی را باید به‌مثابه ابزار شخصی حاکم دانست (بندیکس، ۱۳۸۲، ۳۷۱). در بسیاری از رفتارهای ارتش به نظر می‌رسید افکار عمومی داخلی جامعه هدف هستند نه دشمنان خارجی. از جمله کارویژه‌های ارتش در دوره پهلوی نمایش رژه‌های خیره‌کننده برای ارباب مردم و مخالفین رژیم است؛ در همین راستا حرکات نمایشی و بلوف نظامی جایگزین تمرین و آمادگی رزمی واقعی است و همین رویه یکی از دلایل شکست نظامیان در سوم شهریور است. حضور پررنگ ارتش در ماجرای جمهوری‌خواهی و حمایت از این جریان که رضاخان در رأس آن بود و در مقابل ایستادگی در برابر مخالفین جمهوری‌خواهی از مصادیق فروکاسته شدن ارتش در حمایت از شخص رضاشاه بود (رحمانیان، ۱۳۷۹، ۱۵۴ و ۱۵۶). همچنین در سال‌های ابتدای پهلوی اول که مطبوعات مخالف به دلیل فعالیت اداره سانسور، نظمی و امرای ارتش قدرت عرض‌اندام نداشتند (آرشیو اسناد وزارت دفاع، قسمت اول بخش مالی - زونکن ۴-پرونده ۲۳۳)؛ بنابراین از دیگر کارویژه‌های ارتش تقابل با روزنامه‌های مخالف بود.

انتخابات برگزار شده در دوره رضاشاهی نیز مصداقی بر این واقعیت بود که در نظام‌های سلطانی «فرمانروا و همدستانش در ساختارهای حکومت دخالت می‌کنند، به هنجارهای درونی، استانداردهای حرفه‌ای و آداب اجتماعی آن‌ها بی‌اعتنا هستند» (شهابی و لیز، ۱۳۸۰: ۲۹). در واقع دخالت در انتخابات یکی از کارویژه‌های مهم ارتش در روند قدرت‌گیری رضاخان و در روند تشکیل دولت پهلوی بود که با مدیریت انتخابات مجلس پنجم آغاز گردید. در این انتخابات ارتش عملاً مجری برگزاری انتخابات بود، تعرفه رأی چاپ و توزیع می‌کرد و ناظر انتخابات محسوب می‌شد. (آرشیو پژوهشکده تاریخ معاصر: ق-۰-۰-۰-۱۰۲۹۵۷-۰) این نهاد در آن مقطع از برتری محسوس تشکیلاتی بر دیگر سازمان‌های دولتی برخوردار بود و با استفاده از توان ارتش بود که انتخاب افراد موردنظر برای نمایندگی و انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی تقریباً بدون تنش انجام گرفت. اگر در ابتدا در بخش‌هایی که ارتش حضور نداشت تعدادی نماینده مخالف نیز به مجلس راه می‌یافت؛ بعد از سلطنت تمام نمایندگان منتخب شاه و دربار بودند و ارتش بر تبلیغ و انتخاب آن‌ها نظارت داشت.

اما مهم‌ترین کارویژه ارتش مقابله با شورش‌ها و جنبش‌های داخلی بود. شهابی و لیز به‌عنوان شارحان مفهوم سلطانیسم معتقدند که همه فرمانروایان نظام‌های سلطانی «چالش‌های منطقه‌ای را در برابر تسلط مرکز بر پیرامون در مراحل اولیه حکومت خود مقهور کردند. این تمرکز اولیه قدرت که در واقع همراه با تقویت ارتش و دیگر نهادهای دولتی است، کنترل نظام سلطانی بر جامعه را ممکن می‌سازد» (شهابی و لیز، ۱۳۸۰: ۲۹-۳۰). این رویداد در دوران رضاخان در ایران نیز رخ داد. هم‌زمان با کودتای ۱۲۹۹ و قدرت‌گیری رضاخان، نبردهای داخلی ارتش با ازسرگیری عملیات علیه میرزا کوچک خان و گسیل واحدهای نظامی برای سرکوب شورش‌های عشایری استان‌های فارس و رفع نافرمانی‌های امیر مؤید فیروزکوهی در مازندران (مرداد ۱۳۰۰) آغاز شد. در سال ۱۳۰۱ عملیات‌های نظامی متعددی در دستور کار قرار گرفت که پایان دادن به یاغیگری و طغیان سیمیتقو در آذربایجان، سرکوب شورش لاهوتی در تبریز، مطیع کردن شاهسون‌های اردبیل، پایان دادن به شورش‌های گیلان و مقابله با راهزنی عشایر کهگیلویه از اهم موارد بودند. البته باید به این نکته توجه داشت که غیر از نبرد شکاریزی (علیه سیمیتقو) باقی درگیری‌ها محدود بودند و عموماً با روش‌ها و حقه‌های سیاسی پیش می‌رفتند. برای نمونه همراه کردن عشایر آذربایجان (شاهسون‌ها)، با همکاری داوطلبانه سران آن‌ها و بازداشت و اعدام اقبال‌السلطنه ماکویی صرفاً به مدد حيله‌های سیاسی عبدالله خان طهماسبی و با کشاندن او به تبریز میسر شد؛ یا اینکه پیروزی بر امیر مؤید سوادکوهی بیش از آنکه ناشی از برتری تسلیحاتی و تاکتیکی باشد صرفاً با ترفندهای سپهد احمد امیراحمدی به دست آمد و موفقیت عملیات کوچک ارتش در بلوچستان (۱۳۰۳) نتیجه همراهی سران تطمیع شده عشایر منطقه بود (مکی، ۱۳۶۳: ۴۳۱).

پیروزی در نبردهای داخلی با همه استثنائات فوق عامل اصلی مشروعیت ارتش و رهبر آن‌ها رضاخان بود که با رفع غائله شیخ خزعل به اوج خود رسید. در این مقطع رضاخان با انجام تدارکات گسترده لشکرکشی به خوزستان را آغاز کرد و با مجموعه‌ای از تحركات درنهایت شیخ خزعل حکمران این منطقه را بازداشت و به تهران فرستاد. موفقیت در لشکرکشی بدون درگیری خوزستان، در نتیجه بده بستان رضاخان با انگلستان و تحت تأثیر نمایش قدرت ارتش به دست آمد. بااینکه کل عملیات خوزستان عمدتاً با روش‌های سیاسی پیش رفت اما مطبوعات (تحت هدایت نظمی) در ستایش از

این پیروزی نظامی غوغا کردند و مجلس نیز در ۲۵ بهمن ۱۳۰۳ سمت فرماندهی کلیه قوای نظامی را به رضاخان واگذار نمود (گرامی، ۱۳۵۰: ۸۸).

با آغاز سلطنت رضاشاه عملیات علیه عشایر و مخالفین سلطنت ادامه یافت. طی سال ۱۳۰۴ عملیات‌های متعددی علیه اعراب خوزستان، علیه ترکمن‌ها، علیه والی پشتکوه و عشایر کردستان راه‌اندازی شد و سال ۱۳۰۵ درحالی‌که عملیات ارتش در لرستان و کردستان در جریان بود، نظامیان در خراسان و آذربایجان شورش کردند. در سرکوب این شورش‌ها نیز نبرد قابل‌توجهی رخ نداد و پایان دادن به بحران نظامیان خراسان با بهره‌گیری از عشایر منطقه و رفع شورش پادگان سلماس (آذربایجان) با صدور عفو عمومی، فریب سربازان بی‌گناه و تیرباران سنگدلانه آن‌ها به پایان رسید (کرونین، ۱۳۷۷: ۲۶۰). مقابله با عشایر در منطقه لرستان تا سال ۱۳۰۹ ادامه داشت و ارتش‌نویین بارها در محاصره نیروهای عشایر قرار گرفته و تلفات سنگینی متحمل شد. فقط در نبرد با بویراحمدی‌ها و نبرد معروف تامرادی بیش از هزار نیروی نظامی کشته شد و سرلشکر حبیب‌الله شیبانی یک سال بعد بازداشت، محاکمه و از مقام خود خلع گردید (ریاحی، ۱۳۷۱: ۱۱۹). در این راستا بستن جراید و حبس مدیران آن، نقض قانون اساسی مشروطه و دخالت در انتخابات مجلس با اتکا به ارتش‌نویین در دستور کار قرار داشت (رواسانی، ۱۳۶۷: ۱۲۰-۱۲۱). شاه در مقابل این خدمات ارتش برای قدرت‌گیری او در عرصه سیاست و تثبیت آن به نظامیان نگاهی تفقدآمیز داشت. همچنان که بدان‌ها تأکید می‌کرد برای خود زمینی دست‌وپا کنند و البته نظامیان نیز با تکیه بر زور چنین می‌کردند. این ماهیت نظامی سلطانی است؛ تا زمانی که مقامات و نظامیان به حاکم وفادار هستند، «به این وفاداری پیوسته باید با هدایا و وعده‌های ترفیع، تداوم بخشید و از آن اطمینان حاصل کرد» (بندیکس، ۱۳۸۲، ۳۷۲).

بدین ترتیب می‌توان مدعی شد تا روز سوم شهریور مقابله با بیگانه به‌عنوان یک کارویژه برای ارتش تعریف نشده است. بعلاوه از نیمه دوم حکمرانی رضاشاه و پایان یافتن مأموریت‌های داخلی، ارتش برای «روز مبادا» به پادگان‌ها می‌رود، قدرت تصمیم‌گیری از آنان سلب و کارویژه‌های متفاوتی به ارتش و امرای ارتش سپرده می‌شود. مهم‌ترین و اصلی‌ترین کاری که فرمانده بزرگ‌ترین لشکر ایران یعنی لشکر یک تهران (کریم آقای بوذرجمهری) در چند ساله منتهی به سوم شهریور ۱۳۲۰ به‌عنوان یک نظامی انجام می‌دهد و به‌واقع هرروز بدان مشغول است، رسیدگی به

ساخت ساختمان‌ها و باغ‌های جدید محوطه پادگان باغشاه است! باید به این نکته توجه داشت که منظور از روز مبادا، روزی که دشمن خارجی به ایران حمله می‌کند نیست؛ بلکه وظیفه ارتش برخورد و سرکوب قدرت‌های مسلح محلی و یا شورش‌هایی است که ممکن است در آینده بار دیگر به وقوع بپیوندد. رویداد مسجد گوهرشاد از آن جمله است؛ بنابراین این واقعه‌ی انکار نشدنی است که کارویژه ارتش در آن مقطع، استقرار قدرت حکومت مرکزی در سراسر کشور، سرکوب حکام محلی مستقل و روسای عشایر، خلع سلاح و آرام کردن مردم غیرنظامی و حفظ امنیت داخلی است.

به دلیل کارویژه محلی و داخلی ارتش است که هیچ‌یک از نظامیان در برابر فرار و عقب‌نشینی محاکمه نمی‌شوند و یا در صورت برگزاری محاکمه صوری تبرئه می‌شوند. از جمله مصادیق این چنین نظامیانی می‌توان از سرلشکر ایرج مطبوعی فرمانده لشکر آذربایجان و البته سرپرست لشکر اردبیل در شهریور ۱۳۲۰ نام برد. مطبوعی شخصی است که صبح روز سوم شهریور هم‌زمان با خبر حمله روس‌ها دستور تخلیه پادگان تبریز و عقب‌نشینی نیروها را صادر می‌کند و شخص وی پیشگام گریز نیروهاست. بعد از جنگ مطبوعی به علت اهمال در فرماندهی و فروپاشی لشکر سه تبریز و لشکر پانزده اردبیل در تاریخ ۵ آبان ۱۳۲۰ بازنشسته و پس از آن در دادگاه نظامی محاکمه می‌شود. محاکماتی که بلافاصله پایان می‌یابد و نظامیان تبرئه می‌شوند. مطبوعی نیز به ارتش بازگشته و از دوره دوم مجلس سنا، سناتور انتصابی است. هرچند مطبوعی در مقابله با بیگانه شکست می‌خورد اما کارنامه موفق‌تری در انجام کارویژه‌های داخلی دارد (عاقلی، ۱۳۸۶: ۶۸۰). چراکه وی در سال ۱۳۱۴ با تجهیز دو گردان نظامی از افراد هنگ پیاده لشکر خراسان و اعزام و فرماندهی آنان جهت سرکوب متحصنین و مخالفین رژیم پهلوی در جریان واقعه مسجد گوهرشاد مشهد اعتبار خاصی پیدا می‌کند.^۱

در واقع تمام لشکرکشی‌های ارتش در دوره ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ در راستای اهداف فوق و حفظ امنیت داخلی انجام می‌شود. با این کارویژه‌ها رضاخان و ارتش وی در شهریور ۱۳۲۰ به نهایت خط و آمال خود رسیدند، نکته آنکه بعد از صدور فرمان ترک مقاومت (کمتر از دو روز بعد از حمله) رضاشاه سپهبد امیر احمدی را احضار و به وی می‌گوید آنچه از تو می‌خواهم حفظ تهران است (احمدی، ۱۳۷۳: ۴۲۴). در مقطعی که کلیه

۱. وی پس از انقلاب دقیقاً به همین اتهام محاکمه و اعدام می‌شود.

واحدهای نظامی در خارج از تهران منحل شده و عمده مناطق تحت اشغال است، رضاشاه با انتخاب سپهبد احمدی به عنوان فرماندار نظامی موفق به حفظ امنیت تهران می‌شود و بار دیگر نشان می‌دهد که ارتش کارکردی داخلی دارد (آرشیو پژوهشکده تاریخ معاصر: ۰-۱۵۱۳-۰-پ).

۴) کیش شخصیت و ادراک نادرست از تحولات بین‌الملل

از زمان شروع جنگ جهانی دوم (۹ شهریور ۱۳۱۸) تا ورود متفقین به خاک ایران، با وجود اینکه روزنامه‌ها اخبار دقیقی از روند جنگ و پیشروی آلمان‌ها منتشر کردند، و با وجودی که جنگ به همسایگی ایران (شوروی) رسیده و به همین علت راه‌های بازرگانی ایران دچار اختلال شده و هر لحظه خطر جنگ ایران را تهدید می‌کند؛ اما رضاشاه باور به کشیده شدن جنگ به ایران ندارد. (استوارت، ۱۳۷۰: ۱۵۲) به صورت طبیعی و با توجه به ماهیت سلطانی حکومت که درک رضاشاه از عرصه بین‌المللی درک همه نظامیان است، کل ارتش نیز تصویری از جنگ ندارد. همان‌گونه که زمانی که رضاشاه با حمله ناگهانی متفقین غافلگیر و اسیر وحشت شد، کل ارتش نیز وضع مشابهی داشت. آن‌گونه که پیش‌از این نیز اشاره شد، این امر ریشه در جایگاه رضاشاه در ساختار ارتش دارد. جایگاه رضاشاه در ارتش و در سیستم تصمیم‌گیری آن به گونه‌ای است که از صدر تا ذیل آن با آگاهی و اراده رضاشاه انجام می‌گیرد. رضاشاه نه تنها بر سیاست‌های کلی بلکه بر کوچک‌ترین تصمیمات امراء و فرماندهان مناطق دورافتاده نیز نظارت دارد. این تنها به دلیل رویکرد خودسرانه رضاشاه در نظام سلطانی پهلوی اول بازمی‌گردد؛ بلکه پیروی از درکی که شاه از صحنه بین‌المللی داشته به این امر نیز بازمی‌گردد که حاکمان نظام سلطانی «دوست دارند متفکران بزرگی به شمار آیند» (شهابی و لینز، ۱۳۸۰، ۳۶)

علاوه بر این معمولاً نظام‌های سلطانی حمایت ابرقدرت‌های خارجی را جایگزین حمایت‌های داخلی می‌کنند (شهابی و لینز، ۱۳۸۰، ۵۲). شاید تلاش رضاشاه برای بی‌طرف ماندن و درعین حال حفظ منافع انگلستان (به‌طور خاص نفت) و آلمان در ایران را بتوان در همین راستا تبیین کرد. به‌طور خاص درباره انگلستان باید به این نکته توجه کرد که آسودگی خاطر رضاشاه به این دلیل است که به اعتقاد او این دولت به هیچ‌وجه دولت ایران به عنوان دولت حائل پیشروی بلشویسم را تضعیف نخواهد کرد

و با اعلام سیاست بی‌طرفی از سوی ایران اقدام قابل‌توجهی برای مقابله با بیگانه و خطر احتمالی جنگ اتخاذ نخواهد شد؛ اما سحرگاه دوشنبه سوم شهریور دولت شوروی که هجوم آلمان به خاک خود را مخالف تمام قواعد انسانی و اصول بین‌المللی می‌دانست، همراه با انگلستان که حامی بی‌طرفی بلژیک و ضامن استقلال لهستان بود؛ وارد ایران می‌شوند. اقدامی که تمام تحلیل‌های نظامی و سیاسی ایران (به‌واقع رضاشاه) را به هم می‌ریزد (دشتی، ۱۳۵۴: ۱۶۳). حتی برای مدتی اعتقاد بر این است که فشارهای شوروی، انگلستان را مجبور به حمله کرده است، برای همین رضاشاه و برخی دیگر در آن روزها این سؤال را از خود می‌پرسیدند که چرا انگلستان پای بلشویک‌ها را به ایران باز کرده و سیاست قدیمی و دیرین خود را کنار گذاشته است؟

به‌رغم صحت برخی از تصورات رضاشاه در رابطه با نگاه انگلستان به ایران؛ واقعیت این است که معادلات بین‌المللی تغییر یافته بود. تصورات رضاشاه زمانی موضوعیت داشت که روسیه و آلمان در آغاز جنگ جهانی دوم (شهریور ۱۳۱۸) قرارداد عدم تجاوز نظامی امضاء کرده و حتی با پیروزی‌های مستمر آلمان در اروپا، استالین بارها از پیشروی آلمان‌ها حمایت و تمجید کرده و روسیه تأمین‌کننده غلات آلمان بود. در این زمان رادیوهای شوروی بر ضد متفقین تبلیغ می‌کردند و عوامل کمونیست مشغول اخلال در کارخانه‌های آن‌ها بودند. حتی بعدها در ۲۱ آبان ۱۳۱۹ وزیر خارجه روسیه مذاکراتی با «فن ریبن تروپ» وزیر خارجه آلمان داشت و با انعقاد پیمان اتحاد بین اعضاء محور (آلمان، ژاپن و ایتالیا) و اتحاد جماهیر شوروی حداقل از لحاظ نظری جهان را به چهار منطقه نفوذ فرضی تقسیم کردند؛ اما تیر ۱۳۲۰ (۲۲ ژوئن ۱۹۴۱) با حمله آلمان به شوروی - که از قضا هم‌زمان با سالروز حمله تاریخی ارتش ناپلئون به روسیه تزاری بود - همه جهان غافلگیر شد و همه معادلات انگلستان در قبال ایران تغییر کرد (کاظمی، ۲۵۳۵: ۲۱۶). با شرایط خاصی که در مناسبات انگلستان و شوروی کمونیست ایجاد شد، به تعبیری گرگ‌ومیش مجبور به رفع عطش از یک چشمه شدند. برای همین در هشتم تیرماه ۱۳۲۰ هیئتی از انگلستان وارد روسیه شده و راه‌های تقویت همکاری دو طرف بررسی گردید. مسئله کمک به شوروی و تقویت فوری این کشور به تبع پیشروی برق‌آسای آلمان‌ها در دستور کار قرار گرفته و آمریکا نیز عملاً با کمک تجهیزاتی به انگلستان وارد جنگ جهانی دوم شد. تصورات رضاشاه قبل

از حمله آلمان به شوروی دارای مبنای تاریخی است، اما در دو ماهه منتهی به شهریور ۱۳۲۰ و بعد از حمله آلمان رضاشاه از تحلیل حوادث ناتوان بود.

بر مبنای شواهد متعدد تاریخی اطلاعات ارزشمندی در رابطه با تحرکات انگلستان و بعدها شوروی به امرای ارتش و سایر مقامات می‌رسید؛ اما رضاشاه به دلیل باور بنیادین خود توجهی به اخبار نمی‌کند. در نهایت نیز به دلیل تصورات و باورهای رضاشاه طرح یا برنامه دفاعی منسجمی برای مقابله با بیگانگان تهیه و تنظیم نمی‌شود. به همین دلیل هم صبح سوم شهریور ۱۳۲۰ زمانی که نخست‌وزیر منصور و کفیل وزارت خارجه، جواد عامری مسئله حمله را مطرح می‌کنند رضاشاه با عصبانیت تمام می‌گوید: «چرا، چرا علت این عمل غیرمترقبه چیست؟ ما که با این‌ها همه جور به مسالمت رفتار کردیم دیگر چه می‌خواهند؟...» (مکی، ۱۳۶۳، ۱۳۵). محمدرضا نیز به این مسئله اذعان دارد و در این رابطه می‌گوید: «...چند روز پیش از هجوم مهاجمین به ایران اطلاع یافتیم که نیروهای بریتانیا در اطراف ایران در حال تمرکز هستند. موضوع را به پدرم اطلاع دادم. پدرم در صحت خبر تردید داشت...» (خادم، بی تا: ۳). به‌طور کلی در نظام سلطانی به‌سختی می‌توان به حاکم اخبار و تحلیل‌های ناخوشایند داد. همچنین باید تأکید کرد در نظام سلطانی تصمیم‌گیری شورایی و تصمیم‌گیری سیستمی طنزی بیش نیست. می‌دانیم قانون اساسی مشروطه بر بنیان پارلمان استوار بود. این هم به ترسی بازمی‌گشت که قانون‌نویسان از استبداد شاه داشتند؛ اما در عمل این شاه بود که برای دیدار نمایندگان به آن‌ها «بار» می‌داد. این مسئله در قالب مفهوم سلطانیسم قابل درک است. نظامی که بر «فرمانروا» و «مباشر» استوار است (کرایب، ۱۳۸۲، ۲۳۵-۲۳۶). روابط نمایندگان که با کمک ارتش از صندوق‌های انتخاباتی برگزیده شده بودند و رضاشاه، در قالب دو مفهوم فرمانروا و مباشر معنا می‌یافت و در این راستا مباشر چندان نمی‌تواند دیدگاه شاه را درباره واقعیت‌های حاکم بر ارتش و موقعیت بین‌المللی حاکم تغییر دهد؛ همچنان که سران ارتش نیز این توانایی را ندارند. جالب اینکه سرلشکر احمدی نیز روزهای منتهی به شهریور ۱۳۲۰ ضمن هشدار به رضاشاه، جنگ هم‌زمان با روسیه و انگلستان را برای ارتش جوان ایران و برای سلطنت به‌شدت خطرناک توصیف می‌کند (آرشیو پژوهشکده تاریخ معاصر: ۶۶۷-۱۳۰۷-۰-۰ پ). اما رضاشاه قادر به درک این واقعیت‌ها نبود. کارشناسان خارجی نیز در این زمینه به رضاخان هشدارهایی داده بودند. برای مثال در شهریور ۱۳۱۹ در جریان مانور نظامی بزرگ ارتش در همدان

ژنرال ژاندار فرانسوی توان ارتش ایران در مقابله با ارتش‌های بیگانه را دو ساعت اعلام می‌کند که به شدت موجب ناراحتی رضاشاه می‌شود (مکی، ۱۳۶۲: ۴۵۵). او معتقد است تفنگ و مسلسل در مقابل تانک و زره‌پوش توان مقاومت ندارد. سرپرسی لورن دیپلمات انگلیسی نیز ارتش ایران در این دوره را قابل‌مقایسه با «بعضی ارتش‌های درجه‌دو اروپایی» تحلیل می‌کند (صبحی، ۱۳۷۹: ۲۳۶). اما مسئله مهم این است که چرا رضاشاه واقعیت‌های ذکر شده را نادیده می‌انگاشت و ارتش خود را بزرگ می‌دید؛ به حدی که در مواجهه با ازهم‌پاشیدگی ارتش غافلگیر نیز شد؟

پاسخ این سؤال در تلاش وی برای گریز از محدودیت‌های یک حکومت پاتریمونیا که شاه باید در آن بر پایه سنت‌ها حکومت کند و در مقابل گرایش به یک حکومت سلطانی نهفته است. نکته قابل اهمیت آنکه یکی از مهم‌ترین ابزارهای حاکم برای گریز از قیود سنتی و گسترش سیطره خود «قدرت نظامی» است (بندیکس، ۱۳۸۲، ۳۶۸). در واقع حکومت خودسرانه‌ای که رضاشاه برای خود ایجاد کرده بود، اجازه نمی‌داد که او به این مهم فکر کند که ارتش او آن‌چنان‌که فکر می‌کند هم قدرتمند نیست.

بدین ترتیب و با نادیده گرفتن واقعیت‌ها، حمله متفقین ضربه سنگینی به حیثیت و سیمای ارتش وارد می‌کند. بلافاصله از اولین لحظات توجیه این عملکرد ضعیف آغاز می‌شود و واژه «غافلگیری» از جمله کلماتی است که در مکاتبات و اظهارات رضاشاه مکرر دیده می‌شود. میزان استیصال به حدی است که ستاد ارتش در چهارم شهریور اولین بیانیه خود را صادر کرده و اذعان می‌کند که واحدهای ارتش شاهنشاهی غافلگیر شده‌اند (امینی، ۱۳۲۱: ۴). روز پنجم شهریور نیز در طی جلسه شورای عالی دفاع پس از دو روز درنهایت به ترک مقاومتی که عملاً وجود ندارد رأی و صورت جلسه‌ای به‌قرار زیر تنظیم می‌شود: «...چون مواضع دفاعی مهم به دست نیروهای بیگانه افتاده و امر مقاومت هیچ‌گونه فایده‌ای را برای کشور شاهنشاهی نخواهد داشت، در صورتی که امروز اعلامیه‌ای از طرف دولت مبنی بر ترک مقاومت صادر و به سفارتخانه‌ها ابلاغ بشود بیشتر احتمال می‌رود از مذاکرات سیاسی که فعلاً در جریان است نتیجه بهتری بدست آید» (امینی، ۱۳۲۱: ۴).

نتیجه‌گیری

عموماً دوره پهلوی اول از منظر حامیان سلطنت پهلوی، تحت عنوان عصر تجددگرایی و یا مدرنیزاسیون نامیده می‌شود؛ اما واقعیت آن است که نوسازی این دوره بیش از آنکه ماهیتی مدرن داشته باشد، ماهیتی شبه مدرن داشت. این واقعیت درباره ارتش متحدالشکل نیز صادق است. ارتش بیش از آنکه نهادی مستقل و در خدمت حفظ تمامیت ارضی ایران باشد؛ نهادی بود که بقا و تداوم سلطنت خاندان پهلوی را به عنوان هدف اول خود قرار داده بود. به همین جهت بود که این نهاد در مواجهه با مخالفین داخلی نسبتاً موفق بود؛ اما در مقابل دشمن خارجی عملکردی فاجعه‌بار از خود نشان داد. در واقع رضاشاه، از همان ابتدای حضور خود در عرصه سیاست و بدست گرفتن وزارت جنگ، هویت و پیشرفت خود را با توسعه و نوسازی ارتش گره زد. او به خوبی دریافته بود که بقای او با بقای ارتش گره‌خورده است. این مسئله در دوره نخست‌وزیری او بیشتر شد و پس از تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی و نشستن او بر تخت سلطنت به نقطه اوج خود رسید. بدین ترتیب تا سال‌های ابتدایی سلطنت پهلوی اول، رضاشاه بیش از نیمی از بودجه کشور را به تنهایی به ارتش اختصاص می‌داد.

این واقعیت بیانگر تأثیرپذیری همه‌جانبه ارتش شاهنشاهی از دولت سلطانی پهلوی اول است. در واقع ماهیت سلطانی حکومت سبب می‌شد تا سلسله‌مراتب نظامی که در ارتش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، به دلیل پاسخ‌گویی مستقیم همه نظامیان به شخص شاه (به‌جای مافوق خود) از میان برود. همچنین در این شکل از دولت به‌جای نگاه کارشناسی و تخصصی نسبت به تصمیمات نظامی همه امر معطوف به یک نفر است. جمله معروف «حسب الامر جهان مطاع ملوکانه» که در عموم نامه‌های نظامیان به زبان آمده نیز به خوبی گویایی این واقعیت است. ماهیت سلطانی دولت همچنین سبب شد ارتش به‌جای کارویژه دفاع از مرزها و حاکمیت کشور، به عنوان ابزار حفظ شخص رضاشاه در برابر دشمنان داخلی مورد استفاده قرار گیرد و به همین دلیل عملاً ارتش نمی‌توانست تنها بر دفاع از تمامیت ارضی ایران متمرکز گردد. کیش شخصیت و ادراک نادرست رضاشاه و به تبع تمام فرماندهان ارتش از روابط بین‌الملل نیز دیگر متغیر مهمی بود که به ناکارآمدی ارتش شاهنشاهی در مواجهه با دشمن خارجی دامن زد. به عبارتی دیگر با توجه به ماهیت سلطانی حکومت که درک رضاشاه از عرصه بین‌المللی

درک همه نظامیان است، کل ارتش نیز تصویری از جنگ پیدا نکرد. از این روست که ارتش ایران پیش از حمله متفقین محکوم به شکست بود.

فهرست منابع و مأخذ:

- ارجمند، محمد (۱۳۸۵)، شش سال در دربار پهلوی، به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر پیکان.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۴)، ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران: قومس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۹۲)، ارتش و سیاست، تهران: نشر قومس.
- امیر احمدی احمد (۱۳۷۳)، خاطرات نخستین سپهبد ایران، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران: موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- استوارت، اریچارد (۱۳۷۰) در آخرین روزهای رضاشاه، تهاجم روس و انگلیس به ایران در شهریور ۱۳۲۰، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران: بی‌نا.
- انتظام، نصرالله (۱۳۷۱)، خاطرات نصرالله انتظام: شهریور ۱۳۲۰ از نگاه دربار، به کوشش محمدرضا عباسی و بهروز طیرانی، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
- آرشیو اسناد وزارت دفاع جمهوری اسلامی ایران (بخش مالی، زونکن یک، پرونده ۱۰؛ بخش دیپلماسی و امور بین‌الملل، زونکن یک، پرونده ۱۴؛ قسمت اول بخش مالی-زونکن ۴-پرونده ۲۳۳)
- آرشیو پژوهشکده تاریخ معاصر (موسسه تاریخ معاصر ایران پیشین)، شماره بازبایی اسناد استفاده‌شده: م ۶۲۸-۲۰۰۲-۸۶-۰، ۰-۹۳-۶-۱۳۱-ج، ۰-۱۲۱-۰-۲۰۰۹-۸۶۲۳۷-پ، ق-۰-۱۰۲۹۵۷-۰-۰-۰، ۰-۱۵۱۳-۰-۰-۰، پ، ۰-۶۶۷-۱۳۰۷-۰-۰-۰.پ.
- آبادیان، حسین (۱۳۸۹)، بسترهای تأسیس سلطنت پهلوی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- بقیعی، غلامحسین (۱۳۷۳)، انگیزه؛ خاطراتی از دوران فعالیت حزب توده، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- بندیکس، راینهارد (۱۳۸۲)، سیمای فکری ماکس وبر، ترجمه: محمد رامبد، تهران: هرمس.
- بوشه، راجر (۱۳۸۷)، نظریه‌های جباریت: از افلاطون تا آرنست، تهران، چاپ دوم، انتشارات مروارید.
- جان فولاد، احمد (۱۳۸۵)، سرگذشت یک افسر ایرانی، تهران: نشر شیرازه.

کاربست مفهوم سلطانیسم در تبیین شکست نظامی ایران ... | ۴۳

- خسروزاده، سیروان (۱۳۹۸)، وضعیت و جایگاه اجتماعی نظامیان در دوره پهلوی اول و تأثیر آن بر واقعه شهریور ۱۳۲۰، تحقیقات تاریخ اجتماعی، سال نهم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۸، صص ۹۹-۱۲۰.
- دشتی، علی (۱۳۵۴)، پنجاه و پنج، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- راز پایدگی (بی تا)، بی جا: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۷۹)، چالش جمهوری و سلطنت در ایران، تهران: نشر مرکز.
- رواسانی، شاپور (۱۳۶۷)، دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعماری سرمایه‌داری، تهران: شمع.
- ریاحی، منوچهر (۱۳۷۱)، سراب زندگی، تهران: دانشگاه تهران.
- شهابی، هوشنگ و لیز، خوان (۱۳۸۰)، نظام‌های سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر شیرازه.
- صباحی، هوشنگ (۱۳۷۹)، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ترجمه پروانه ستاری، تهران: نشر گفتار.
- عاقلی، باقر (۱۳۸۶)، رضاشاه و قشون متحدالشکل، تهران: نشر نامک.
- قدیمی، ذبیح‌الله (۱۳۲۶)، تاریخ ۲۵ ساله ارتش شاهنشاهی ایران، تهران: نشر آریان.
- کاظمی، محمد، البرز، منوچهر (۲۵۲۳)، تاریخ پنجاه‌ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، به اهتمام علی وزیری، تهران: بی نا.
- کراب، یان (۱۳۸۲)، نظریه اجتماعی کلاسیک، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: نشر آگه.
- کرونین، استفانی (۱۳۷۷)، ارتش و تشکیل حکومت پهلوی در ایران، ترجمه علی بابایی، تهران: خجسته.
- گرامی، محمدعلی (۱۳۵۰)، تاریخ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی رضاشاه کبیر، شیراز: کوروش.
- گلشائیان، عباسقلی (۱۳۶۴)، اوضاع دربار، ارتش، دولت و کشور در شهریور ۱۳۲۰، تهران: بیداری ایرانیان.
- لسناف، مایکل ایچ (۱۳۸۰)، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر کوچک.
- مجد، محمدقلی (۱۳۹۶)، اسرار حمله متفقین به ایران، ترجمه علی‌اکبر رنجبر کرمانی، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر.

- مکی، حسین (۱۳۶۲)، تاریخ بیست ساله ایران، جلد ششم، تهران: نشر ناشر.
- مکی، حسین (۱۳۶۳)، تاریخ بیست ساله ایران، جلد هفتم، تهران: نشر ناشر.
- مؤید امینی، داوود (۱۳۲۱)، از سوم تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰، تهران: بی‌نا.
- نخجوان، محمد (۱۳۵۴)، تاریخ ارتش شاهنشاهی ایران، تهران، بی‌نا.
- ساوجبلاغی، اکبر (۱۳۴۸)، نیم‌قرن تاریخ ارتش شاهنشاهی ایران، تهران: چاپ زندگی.
- ویر، ماکس (۱۳۸۴)، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی نژاد و مصطفی عمادزاده، تهران: سمت.
- ویر، ماکس (۱۳۸۵)، مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، چاپ هفتم، ترجمه احمد صدارتی، تهران: نشر مرکز.
- یکرنگیان، میرحسین (۱۳۳۶)، گلگون کفنان، گوشه‌ای از تاریخ نظامی معاصر، تهران: چاپخانه و کتابفروشی علمی.



THE HISTORICAL STUDY OF WAR
Scientific Journal, Scientific Research Article
Vol. 5, Issue 1, No.15, Spring 2021

Applying the Concept of Sultanism in Explaining Iran's Military Defeat in September 1941

Javad Haghgou, Mohammad Radmard,** Hossein Molaei****

Abstract

The occupation of Iran in September 1941, and the escape of the military and the dissolution of the Iranian army, regardless of its military and political consequences, was a blow to the image of Reza Shahi's army formed in public opinion. The uniformed army, which had been able to extensively suppress all dissident domestic groups and local movements, now collapsed strangely in the face of a foreign enemy. Understanding this failure is one of the most important questions in contemporary Iranian history. It seems that this issue should be sought in the sultanism nature of the first Pahlavi government. Therefore, the main question of this research is "How did the sultanism nature of the government pave the way for its defeat in September 1941?" To investigate this issue, using the descriptive-analytical method and collecting data by means of library research, it was found that the influence of the monarchical nature of the government on the decision-making system, military functions, and a lack of understanding of the international system, led to the defeat of the army in September 1941 before any serious confrontation. In other words, by nature, an army that like other parts of the government managed all its general and particular affairs "under the command of the monarch" could not resist the foreign enemy.

Keywords: Reza Shah, modern army, allies, Russia, Britain, September 1941, Sultanism.

* Corresponding Author: Assistant Professor, Department of History, Islamic Civilization and Revolution, University of Tehran; Email: jhaghgoo@ut.ac.ir.

** Assistant Professor, Department of Political Sciences, University of Mazandaran; Email: m.radmard@umz.ac.ir

***.PhD Student of Political Sociology, Allameh Tabataba'i University; Email: Hmolaeia1@gmail.com.

| Received: September 7, 2020; Accepted: February 21, 2021 |
DOI:10.29252/HSOW.5.1.23 |



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی